

نگاهی به

زندگی، شخصیت و مکتب صدر المتألهین

سید محمد خامنه‌ای

پیشگفتار

سرزمین ایران همواره مهد علم و فلسفه و خاستگاه عالمان و دانشمندان بوده و همواره نواخ علمی و فکری و دانشمندی بزرگ و بی‌مانند را به جهان عرضه کرده است که هر يك به سهم خود در پیشبرد فلسفه و علوم دیگر و شتاب بخشیدن به حرکت فاعله تمدن بشری و ارتقاء و بالا بردن فرهنگ و افتخار مردم این خاک، نقشی انکارناپذیر داشته‌اند.

در میان این ستارگان درخشان علم و اندیشه، احترامی از قدر اول وجود دارند که نقششان در این زمینه بسیار حساسی و از نظر تاریخ علم، بسیار چشمگیر است و این ویژگی، پیوسته با نام فارابی و ابن سینا و سهروردی، شیخ السراقی و خواجه نصیر طوسی و صدرالدین محمد قوامی شیرازی، علامه ابن ابی عمیر و صدر المتألهین مشهور به ملا صدرا (مولی صدرا) همراه و همگام بوده است و خواهد بود.

در میان این چهره‌های ماندگار، صدر المتألهین - با وجود آن که از نظر زمانی به ما نزدیکتر است (قرن ۱۱ هجری) - نه فقط در محافل جهانی فلسفه تقریباً ناشناخته است، بلکه در زادگاه خود و سرزمین آبا و اجدادی اش - ایران - نیز، جز در میان فلاسفه و اساتید و طلاب فلسفه و حکمت اسلامی و برخی پژوهشگران و علاقه‌مندان به آن، از آوازه و شهرتی چندان برخوردار نیست و این متنی است که تاریخ و مورخین کشور مادر حق این مرد بزرگ، روا داشته و موجب شده‌اند تا این ستاره تابناک دانش، در هاله‌ای از بی‌توجهی‌ها فرو رود.

برعهده آشنايان و یاران اندیشه و خرد اسلامی و ایرانی است که غبار از چهره این حکیم بزرگ و فرزانه وارسته - که علاوه بر بنیاد نهادن مکتبی استوار و فزاینده در فلسفه، خود وی شخصیتی برجسته و انسانی والا و آراسته به بهترین خصیصه‌های انسانی و متعالی است - بزدایند و سهم شایان وی را در معرفی و اثبات عقاید اسلام و امامیه به مخالفان و بیگانگان و نیز برپایی فلسفه‌ای نو و استوار - که می‌توان آن را فلسفه‌ای اسلامی و ایرانی خالص نامید - به جهانیان و دست کم به هم‌نسلان بشناسانند.

ما نیز، اینک، به بهانه برپایی گروه‌های جهانی برای بزرگداشت این دانشمند و حکیم و محدث و فقیه و مفسر نامدار - که به خواست و فضل الهی در آینده برگزاف خواهد شد - و همچنین به مناسبت آغاز مجله‌ای به همین مناسبت، بر آن شدیم که برگزایی از این دفتر را برای آشنایی هموطنان این کشور - به وی اختصاص دهیم و نشر ده‌ای را که در خور این مناسبت باشد، از زندگی و اندیشه الهی و فلسفی حکیم صدر المتألهین و نقش وی و کارگردهای علمی و اجتماعی او در جامعه اسلامی و انسانی، به نگارش در آوریم.

امایش از پرداختن به زندگی شخصی و علمی این فیلسوف بزرگ، بجاست که سخنی راه هر چند کوتاه در باره تأثیر فلسفه در هر جامعه در اینجا بیاوریم تا نقش گویان این فرزانه ایرانی، روشن‌تر و نمایان‌تر گردد.

فلسفه و کارکرد تربیتی و اجتماعی آن

اگر هر جامعه را - آنگونه که معمول است - به يك شخص

تشبیه کنیم. می توان برای آن - علاوه بر اندامهایی که همان نهادها و دستگاهها و سازمانهای آن است - اندیشه و بینش و دانش را فرض و اثبات نمود.

در هر جامعه، علاوه بر اندیشه و معلومات فردی اشخاص و اعضای آن جامعه، همواره نوعی بینش و اندیشه همگانی و مشترک وجود دارد. این اندیشه و بینش مشترک میان افراد جامعه همان فرهنگ جامعه است و اگر این اندیشه در مقطع زمانی خاص مورد نظر باشد، به آن نام «افکار عمومی» داده می شود.

همانگونه که رفتار آگاهانه افراد از بینش و فرهنگ آنان سرچشمه می گیرد و رفتار و کردها هر شخص می تواند نمایانگر طرز فکر و میزان فرهنگ وی باشد، رفتارهای هر جامعه نیز برخاسته از فرهنگ و بینش و طرز فکر همان جامعه می باشد.

در هر رویداد اجتماعی یا سیاسی نیز پدیده‌ای به نام «واکنش اجتماعی» روی می دهد که نشانگر اندیشه مشترک اکثریت مردم یا همان افکار عمومی است.

از این رو، رفتار اجتماعی هر جامعه، تابع فرهنگ دیرینه افراد آن جامعه است و از طرز تفکر و اندیشه همگانی آن جامعه می گیرد و بالعکس می تواند از مطالعه پدیده‌های اجتماعی یک جامعه و حرکات گروهی افراد آن، فرهنگ و طرز فکر آنان یا ارزیابی کرد.

اصل دیگر آن که از روی همین فرهنگ «رفتار ساز» اجتماعی، می توان برای هر جامعه، شخصیت (و به قول روان شناسان: منش و خصیلت) تعیین کرد و جامعه‌های بشری را به متعالی و عقب مانده یا متمدن و وحشی و یا خوش سیرت و بدسیرت و مانند اینها تقسیم نمود. روشگاه علوم انسانی و آنچه که در اینجا باید به آن پاسخ داده شود، آن است که این فرهنگ جوامع بشری از چه چیزی سرچشمه می گیرد و مخلوق چه عواملی است؟

گذشته از ادیان آسمانی و پیامبرانی که در ادوار مختلف زندگی بشر آمده‌اند و در پایه گذاری فرهنگ و تمدن و علوم و فنون بشر نقش بسیار داشته‌اند، مهمترین عامل سازنده فرهنگ اجتماعات بشری، حکما و اندیشمندان آن جامعه‌اند که با زبان و قلم خود بذر اندیشه حکمت‌آمیز را به صورت پند و اندرز و حکمت و درس و عبرت تاریخی در دل مردم جامعه خرد کاشته‌اند و کودک اندیشه و افکار آن جامعه را با غذای معنوی و فکری‌ای که فراهم می آورند، تغذیه نموده‌اند.

تاریخ فرهنگ و تمدن بشر اثبات می کند که هر جامعه که

در آن حکما و اندیشمندان بزرگتر یا بیشتری ظهور کرده و گفتار و نوشتارهایی از فروغ حکمت خود بر آن جامعه بیشتر تابانده‌اند، آن جامعه دارای شخصیت و استواری روحی بیشتر و رفتار اجتماعی بهتر و تاریخی درخشانتر بوده است.

ضعف شخصیت برخی از ملل مغرب زمین، بسته به فقدان اندیشمندان فرزانه و صادق و واقعی در آن مرزوبوم است و بدیهی است که در هر جامعه، اگر به جای حکمای واقعی، مثنی افراد روانپریش بیمار - که دارای انحرافات در روح و اندیشه هستند - به پراکندن تعالیم و اندیشه‌های بدآموز ضد فطرت و دشمن سلامت روح پردازند (که در قرون اخیر در غرب قراوان بوده‌اند) طبیعا در جامعه خود نیز تأثیر می گذارند و جامعه‌ای آلوده از افراد بدسیرت و منحرف و متجاوز و ضد بشر به بار می آورند و برای جامعه شربت آسیب می سازند و در جهان فتنه بر پا می کنند. همچنانکه هم اکنون برخی از کشورها با ملتها و نژادها تحت تأثیر آموزش اندیشمندان منحرفشان (که نژادپرست یا پیرو پهلودیت و مسیحیت منحرف و غیر واقعی هستند) چنین کرده و می کنند.

در نگاهی دیگر به تاریخ فرهنگ و تمدن، تأثیر ژرف اندیشه و حکمت اسلامی و قرآنی را در اندیشه و روح عارف و خاص امت اسلامی می بینیم. این فرهنگ انسان ساز آسمانی به صورت «حکمت» در نهان و قلم دانشمندان و حکما و عرفا و شعرا و پاهیزان فکری و معنوی در جامعه‌های مسلمان و پیروزه در کشور ایران پیوسته اثری پویا و عمیق داشته است. این فرهنگ گسترده و فرازماند که بخت آفرین و زندگی ساز و امیدبخش است، با نفوذ در ادبیات شیرین و با شکوه فارسی، در طول چهارده قرن پس از اسلام، بهترین و والاترین درسهای انسانی را فراهم آورده و در گوش جان مردم نهاده است.

برخی چنین می اندیشند که حکمت، همچون کیمیاگری، کاری است در اندرون رواقها و زوایای مدرسه‌ها، و کاری به بیرون و به جامعه ندارد، حال آن که این اندیشه‌ای خطاست و حکیم و اندیشمند و عالم اگر عمر خود را در خلوت مدرسه و گوشه خانه می گذرانند، مانند ریشه‌های درخت است که پنهان در خاک، مایه حیات و لذت برای مردم فراهم می آورد و کامیابی و سعادت را برای آنان می سازد و نتیجه آن گوشه‌های پنهانی اندیشمندان فرزانه، همان ثمره و میوه آن است که در فرهنگ آن جامعه جلوه گر می شود.

عمق اندیشه و فرهنگ مشرق زمین، علنی جز آینه‌های آسمانی و تلاش روشنگری اندیشمندان و حکیمان صاحب

نظر آن نداشته است و تأثیر این آموزه‌ها را در رفتار اجتماعی و تاریخی این جوامع، در طول قرن‌ها می‌توان مشاهده کرد.

همانگونه که گذشت، کارکرد حکمت و علوم عقلی که مظهر آن فلسفه و عرفان قرآنی بوده‌است، در ایران (و تا حدودی در کشورهای دیگر اسلامی) بسیار درخشان و آشکار است و می‌توان ادعا کرد که اخلاق (که به نام «حکمت عملی» بخشی از حکمت و فلسفه به شمار می‌آمده است) اگر در میان ملل غربی، یک مسئله نظری برای سرگرمی اندیشمندان و نویسندگان آنان است، در مشرق و بخصوص در فرهنگ اسلامی یک «ملکه» یا نهاد اجتماعی استوار و ریشه دار می‌باشد که همواره بر رفتار اجتماعی آنان مؤثر بوده‌است و این از بویکت همان تأثیری است که «حکمت» به کمک فلسفه و ادبیات، در ذرون انسان‌ها می‌گذارد و سپس در رفتار روزمره آنان هویدا می‌گردد.

اینجاست که می‌توان نقش مهم و حساس حکما و علما و اهل‌بیت فکری جامعه را در دریافت و وظیفه هر جامعه را در شناخت و بزرگداشت مقام و خدمت و کارکرد آنان به دست آورد.

بی‌توجهی به تاریخ و سابقه فرهنگ جامعه و نه فراموشی سپردن خدمتگزاران آن، که چو شمع برای روشن کردن راه مردم و جلوگیری از سقوط یا گمراهی آنان، زندگی خود را به تاب و تب می‌گذرانند، خیانت و ستمی است بر آن جامعه و سبب افول ستاره فرهنگ و شعور اجتماعی آن ملت می‌شود. حکیم صدرای شیرازی، یکی از مردان بزرگ و شخصیت‌های تاریخی و بی‌نظیر اندیشه بشری است که با مکتب پر بار خود - که منطبق با با شریعت و عرفان را با استدلال و حکمت قرآنی و آسمانی را با اندیشه و شعور بشری نشی و پیوند داد - نه فقط هر بالا بیرون سطح فرهنگ و اندیشه و دانش و حکمت این سرزمین ویر بار گرداند بلکه علوم عقلی و معرفی عمق فرهنگ قرآنی و معارف بازمایه از اقل بیت (علیهم‌السلام) سهمی وافر دارد، بلکه فیلسوفی است که فلسفه را به قدر توان خود از بسط نظام تفکر معروف به ارسطویی و یونانی‌های مبسوطه و حکمتی اصیل و استوار راه‌پایه‌گذاری کرده است که سایه اصلی آن، نظریات انسانی و عرفان و حکمت اسلامی (بسر گرفته از قرآن و حدیث) است و از این رهگذر توانسته است ملت و آیین خویش را در جهان سرفراز نماید و به شکوه و افتخار برساند از این روست که

میراث گرانبهای او را می‌توان یک نظام فلسفی اسلامی و حتی

بی‌توجهی به تاریخ و پیشینه تاریخی و به فراموشی سپردن خدمتگزاران آن، که چونان شمع برای روشن کردن راه مردم و جلوگیری از سقوط یا گمراهی آنان، خود را به تب و تاب انداخته‌اند خیانت و ستم بر آن جامعه و سبب افول ستاره فرهنگ آن ملت است.

شیمی - ابراهیمی دانست.

برای راهبری یک جامعه، در صراط اخلاق و منش انسانی و اسلامی و سلامت روح و اندیشه افراد آن جامعه، چاره آن است که چراغ‌داران هر جامعه این سرمایه گرانبها و این گنجینه و میراث گران را نگهداری و در معرفی آن کوشش نمایند و در دسترس نسل در حال شکوفایی و نسل‌های آینده بگذارند.

زندگی صدرالمتألهین

صدرالدین محمد قوامی شیرازی، تنها فرزند پسر خانواده‌ای بزرگ و سوشناس بود که در شیراز مرکز استان فارس همواره در صاحب دیوانی و درباری کار می‌کردند و به دیانت و مذهب و فضل و احسان و نیکوکاری شهرت داشتند.

پدر وی خواجه ابراهیم بن یحیی قوامی - که گفته می‌شود در دستگاه حکومت محلی فارس، شغل وزارت داشته - فرزند نمی‌آورد و در آرزوی فرزند، از دعاها و نذرها و صدقه‌هایی که به درگاه الهی گزیده بود، باری می‌خواست. تا آن که پس از سالها انتظار و اشتیاق، به نعمت وجود پسری مفتخر شد. نام آن پسر را «محمد» گذاشت و شاید به امید آن که روزی بومسند تقاضت و حکمت و تبلیغ دین بنشیند، او را به «صدرالدین» ملقب ساخت که بعدها تبار عادتش که معمول بود، او را «صدر» نیز خطاب می‌کردند.

شیراز و ناحیه فارس در آن زمان یکی از بهترین و آرام‌ترین و خوش‌ترین دورانهای خود را می‌گذراند و حکمران آن محمد میرزا خدا بنده (برادر شاه اسماعیل دوم) از سلسله صفویه و طرفداران دین و علم و دارای ذوق بود و خواجه ابراهیم قوامی پدر صدر در دستگاه حکومت و نیز در میان مردم احترام و اعتبار داشت.

ملاصدرا نه تنها یکی از مردان بزرگ و
شخصیتهای تاریخی بی نظیر اندیشه
بشری است، بلکه فیلسوفی است که به قدر
توان خود، فلسفه را از بند نظام تفکر
معروف ارسطویی و یونانی رهایی
بخشید و حکمتی اصیل و استوار را
پایه گذاری کرد که مایه اصلی آن، فطرت

شبی می گویند:

«... من العلوم العظامه التي لم ألقى مدة عمري - وقد بلغ
عصاً و سنين - على وجه الارض من كان عنده خير عنده»
و اگر کتاب التوحید را نیز با فاصله کمتر از یکسال از کتاب
العلم نوشته باشد باز می توان نتیجه گرفت که سال تولد وی
همان سال ۹۷۹ هجری قمری است.

همانگونه که گفتیم سال ۹۷۹ هجری قمری، مصادف با
دوران فرمانداری شاعرانه محمدپیرزا صفوی است که چند

در شرح آن دوران نوشته‌اند که پدر وی در هنگام سفر با هیبت از خانه، اداره امور مالی و داخلی خود را به وی می‌سپرده است و این نشان دهنده لیاقت و کاردانی فرزند است که مسؤولیت را پذیرا گشته اهمیت آن را بشناسد و بتواند سرافراز از این امتحان بیرون آید.

محقق شهیر شیخ عبدالکلام زنجانی در رساله‌ای که در احوال صدرالدین شیرازی نوشته است، داستانی نقل می‌کند و می‌نویسد که پدر وی او را روزی در کنار اداره امور درگاه و دستگاه خود گمارده بود و پس از آن که بازگشت و صورت حساب هزینه آن مدت را از فرزند طلبید، دید که مبلغی نسبتاً زیاد (سه تومان به ارزش آن روز و هر تومان به معنی ده هزار) را به عنوان خیرات به مستمندان بخشیده است و این معادل همان مبلغی بود که پدر برای داشتن فرزند به پیشگاه خداوند متعال نذر نموده و آن را از پیش به بنیویان داده بود. هنگامی که پدر با شگفتی سبب و بهانه این هزینه را از فرزند پرسیده بود، فرزند هوشیار خردمند وی پاسخ داده بود که این همان بهائی است که باید به پای فرزندان می‌پرداخته^۳.

گذشته از صدق و کذب این حدیث، آنچه که بعدها به اثبات رسیده، همان استعداد شگرف و هوش و درک بسیار این کودک، همراه با ذوق و لطافت طبع شاعرانه و ذوق منطقی و عقل و استدلال اوست و از جهت سلامت نفس و دین‌ناوژی و تعبد و التزام به احکام شرع و انجام مستحبات و عبادات و اعمال خیر و نیکوکاری نیز گرفتار و گرفتار او گزافه و خانواده و پدر او دلیل آن می‌باشند و هر یک از کتب او آینه‌ای است که در آن می‌توان علاوه بر حکمت و منطق و فلسفه و مباحث عمیق فلسفی و عرفانی، آثار صفای نفس و خوشی‌جویی و اعتقاد و التزام و تعبد واقعی نسبت به شرع و احکام شرعی و پایبندی شدید به اخلاق و ممتن فرزندان را مشاهده کرد.

صدرا در نوجوانی

دوران کودکی و نوجوانی صدرا عادتاً بایستی با آموزش و تربیت خوب یا ممتاز همراه باشد، زیرا نخست آن که - رسم بر این بود که در خانواده‌های اشراف و اعظام به تربیت و تعلیم طفل خود بهای بسیار می‌دادند و هنوز سن کودک به هفت سال نرسیده، برای او در خانه معلم می‌آوردند و لوح سیمین به دست کودک می‌سپردند تا خط نوشتن و قرآن و زبان فارسی را بیاموزد.

عوم - آن که صدرا و پدر و خانواده او دارای ویژگیهای

بودند: صدرا کودک (و بعد نوجوانی) با هوش و مستعد و مشتاق بود و فرزند یگانه خانواده، پدر از رجال دانش‌پرور و فاضل که از دودمانی با فضیلت و فاضل و فضل‌پرور برخاسته بود و یگانه فرزند خود را که بسا در سنین پیری به دامتش افتاده بود، جوانی گزیده و دانشمند و ادیب و فصیح و با کمال می‌پسندید و با ثروت و ثوابی که داشت می‌توانست آرزو و امید خود را تحقق بخشد و فرزند را به کمال مرتبه علم و ادب برساند.

دلیل سوم را شاید بتوان محیط خاص شیراز دانست که بویژه در آن دوران، مهد ادب و علم بود و نگاه روستازادگان آن نیز از برکت حوزه‌های علمی و ادبی آن به مقامهای بالای ادبی و علمی می‌رسیدند.

صدرا با همت پدر و بسیاری استادانی که برای وی بر می‌گزیدند، به ادب و زبان فارسی و عربی آشنا گردید و این آشنایی در آثار و نوشته‌های او به چیره‌دستی‌اش را در هر دو نشان می‌دهد. از تسلط صدرا بر آیات قرآنی که در جای جای کتب او دیده می‌شود، آشنا به نظر می‌رسد که قرآن یا بخشی گسترده از آن را از بر بوده و در حفظ داشته است.

این فضیلت را گاهی پدران سبب می‌شدند و برای فرزندان خود جایزه می‌گذاشتند تا قرآن و اشعار شعرای بزرگ را به حفظ بسپارند.

به طور عادی هر دانش‌آموزی که از مقدمات ادبیات فارسی و عربی بیرون می‌آمد، به جای رفتن به مکتب‌خانه یا آوردن استاد، راهی مدارس علمیه می‌شد. بر این اساس صدرا نیز پس از بیرون آمدن از کودکی و رسیدن به بلوغ و نوجوانی، پا به حوزه‌های درسهای معروف و موجود آن زمان گذاشته و به آموزش لغوی و بیان و بلاغ و فلسفه و فقه - که سه دانش از ادبیات عرب می‌باشد - و علم اصول و حدیث و رجال و فقه - که دانش فنی احکام شرعی و شیوه و قواعد و روشهای اجتهاد است - پرداخته است.

اگر چه از علمای برجسته شیراز کسی در آنجا باقی نمانده بود و بقیة السیف مکتب شیراز همچون میرغیاث‌الدین منصور دشتکی به پایتخت پادشاه صفوی (قزوین و اصفهان) رفته بودند، و گرچه نامی از بازماندگان علما که در شیراز آن روزگار به کار تدریس و تربیت طلاب مبتدی اشتغال داشتند نمانده‌اند، و تاریخ، کسی از فضایی آنها را به یاد ندارد، ولی در حوزه‌های با سابقه سیدساله و درخشان، باید فرض کرد که

۳- الفیروز افرسی الکبیر، ص ۸

فصلا و علمای بسیاری در مراتب پایینتر و با شهرتی کمتر در آن زمان یافت می‌شده‌اند.^۴

از این رو به ذهن بسیار نزدیک می‌آید که صدرالدین تمام آنچه را که در دوره ما به آن «سطح» می‌گویند و دوره متوسطه علوم به اصطلاح اسلامی و حوزه‌های شمرده می‌شود - مانند یک دوره فقه ساده نیمه استدلالی و حداقل یک دوره علم اصول فقه و یک دوره منطق و علم کلام (که در آن زمان بسیار شایع بوده است) و حکمت مشائی و همراه با تفسیر قرآن و درس علم الحدیث، و درایت الحدیث و نیز آشنایی با علم رجال و تاریخ این علوم - در شیراز و در دوره نوجوانی خود تحصیل کرده است.

اگر چه در هر دوره، کتب مربوط به علوم می‌که در این حوزه های علمی و مدارس تدریس می‌شده فرق می‌کرده و کتابهایی که هم اکنون برای دوره «سطح» در حوزه‌های امروز خوانده یا تدریس می‌شود، در آن روزگار، یا عادت بر تدریس و تعلیم‌شان نبوده یا تا آن زمان نوشته نشده بوده و وجود نداشته است، ولی می‌توان به تصور آورد که برای تدریس و آموختن فقه شعبه، کتاب شرایع محقق حلی یا برخی از کتب علامه حلی را می‌خوانده یا درس می‌گفته‌اند و مثلاً لسنه و شرح آن از شهید دوم، به سبب قرب زمان مؤلف، چندان معمول نبوده است.

برای کتب اصول فقه نیز مختصر این حاجب و کتب ذریعه سید مرتضی و عدّه شیخ طوسی و کتب محقق و علامه حلی را می‌توان از کتب رایج میان طلاب فرض نمود.

به همین ترتیب در منطق نیز علاوه بر کتبی در منطق و تهذیب المنطق با حواشی و شرح شمسیه و احتمالاً برای سطوح بالاتر منطق در الفناج قطب شیرازی و نجاش و اشارات ابن سینا، محتمل است و در علم کلام قاعدتاً شروح علامه حلی و فوشچی بر تفسیر الکلام خواجه تصیر طوسی و شرح موافق و مطالع و در فلسفه کتب هدایه التریقه و اشارات و سایر کتب شغای ابن سینا خوانده می‌شده است.

طبع حوزه شیراز - که قطب‌الدین شیرازی نویسنده کتاب شرح حکمت الاشراق سهروردی و مبلّغ فلسفه اشراقی و استاد فلاسفه و متکلمین شیراز در آن تأثیری بسزا داشته است - اقتضا دارد که این فرض تأیید گردد که کتابهای شرح حکمت الاشراق سهروردی و قطب شیرازی نیز در آنجا تدریس می‌شده است.

بر خلاف روای که در قرون اخیر در حوزه‌های علمی عمل می‌گردد، در ادوار گذشته علاقه‌مندان و طلاب فقه و علوم

اسلامی، علوم فیزیکی همچون طب و ریاضیات و نجوم و هشت و حتی برخی علوم غیر مشهور را نیز فرا می‌گرفتند و بخصوص علوم عقلی یعنی منطق و کلام و فلسفه از علوم پایه بوده و برای استحکام بنیاد علوم دینی ضروری شمرده می‌شده است. و بخصوص در حوزه شیراز، که وارث مراعیه بود و پایه‌گذاران آن شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی و کاتبی قزوینی و قطب‌الدین شیرازی و مانند اینها بودند، روح علوم ریاضی و هشت و نظایر آن بسیار نزدیک به ذهن می‌آید و بدیهی است صدرالدین شیرازی جوان نیز از خوان گسترده علوم و فنیس بی‌دریغ اساتید آن، بویژه در فلسفه و علوم عقلی بهره‌مند شده باشد.

از تعبیر ملاحظه در مقدمه کتاب اسفار که می‌گوید:

«بانی قد صرقت قوتی فی سالف الزمان منذ ازل الحداثة و الریعان فی الفلسفة الالهیه...»^۵

چنین بر می‌آید که وی آموختن حکمت و فلسفه را از همان دوران تحصیل خود در شیراز آغاز نموده است و آن چنان که شیوه وی بوده هر آنچه را که می‌خوانده، با ژرفنگری و وقت و کنجکاری خوانده است.

تعیین دقیق طی دوره‌های مقدماتی و متوسطه میسر نیست. زیرا در آن زمان تحصیل همه یا بیشتر این کتب و طی دوره متوسطه علوم نقلی و عقلی نه ثابت و قطعی است و نه یکسان و برابر و بستگی به استعداد و فراگیری و کوشش شاگرد و دانش‌اندوز دارد، از این روست که ستین و سالیانی را که صدرا برای گذراندن این دوره‌ها در شیراز بوده، نمی‌توان تعیین کرد و از اینجاست که مرحله بعد نیز در تاریکی و ابهام باقی می‌ماند و نمی‌توان به دست داد که صدرا در چه سن و در کدام سال از شیراز به اصفهان رفته است.

در قدیم چنین رسم بود که طلاب در نوجوانی و حدود بلوغ برای تحصیل علم با تکمیل آن به سفر می‌رفتند. از این رو شگفت نخواهد بود اگر فرض شود که مثلاً در پانزده سالگی بار سفر بسته باشد، ولی در اینجا نکته‌ای هست.

آن نکته این است که با علم به این که صدرا تنها فرزند خانواده بوده و شاید تا حدودی در گردش امور زندگی داخلی

۴ - هیات‌التین تصور دلچسپی با رنگه تاریخ بر اثر بازرگاری یا محقق کرکی از صادرات اصطفا کرد و از قرون ابا اصفهان به شیراز بازگشت و با ترک مشاغل دولتی در مدرسه منصوبه، که به نام عده وی ساخته شده بود، به درس و بحث پرداخت و تا حدود ۹۲۰ یا ۹۲۸ زنده بوده است و عادتاً شاگردانی از او تا دوره تحصیل صدرا حیات داشته و در شیراز به تربیت طلاب مشغول بوده‌اند.

۵ - توان و قدرت اجوائی خود را در زمانهای گذشته و از حدان آغاز توانستگی و نوجوانی در آموختن فلسفه الهی صرف نمود. - (اسفار، ۴/۱)

پدري نقش مؤثر داشته، این فرض تأیید و تقویت می‌شود که سفر وی به اصفهان در آغاز نوجوانی وی نبوده بلکه در حدود همان سالهای دهه اول قرن یازدهم (۱۰۰۰ هجری به بعد) انجام شده است، زیرا آنگونه که در خانواده‌ها و فرهنگ ایرانیان رواج دارد به آسانی تن به جدایی فرزند یگانه خود و رها کردن وی برای سفر در شهرهای دور دست (که در آن روزگاران، خطرهای جانی بسیار به همراه داشت) نمی‌دهند و اگر موقعیت وی در خانواده و مقاومت والدین از دوری و سفر فرزند منحصر به فرد خود را که در اواخر عمر به چنگ آورده‌اند، نیز به حساب آوریم و تعلقات و وابستگیهای روحی او را به خانواده فراموش نکنیم، فرضیه فوق تأیید می‌گردد.

با احتساب این نکات و این قروض و اوضاع واحوال، ورود وی به اصفهان و ترک شیراز را نیاپستی زودتر از سال ۱۰۰۰ هجری دانست و سن صدرا در آن زمان ۲۱ سال می‌شود. بنابراین هنگامی که صدرا پا به حوزه اصفهان و درس بزرگان آنجا نهاد، اگر چه نمی‌توان ادعا کرد که فقه و محدث و حکیمی صاحب نظر بوده است، ولی می‌توان ساور داشت که بیش از پانزده سال از عمر گذشته خود را در ادبیات عرب و صرف و نحو و معانی و بدیع و عروض و نثر و نظم پارسی و عربی و تاریخ و منطق و کلام و فلسفه مشائی و اشراقی و بخصوص فقه و اصول و حدیث و درایه و رجال و تفسیر قرآن ... گذرانده باشد و چیزهایی از تصوف و سیر و سلوک و ریاضت شنیده باشد.

هجرت از شیراز

صدرا در دوره‌ای در اقلیم فارس چشم بذهبان گشوده بود که بساط گسترده و تابناک مکتب فلسفه و کلام شیراز - که از قرن هفتم (و ظاهراً از زمان قطب‌الدین شیرازی) آغاز شیعه و نزدیک به دو قرن چشم جهان دانش را خیره و مشتاقان علم و فلسفه را مجذوب خویش ساخته بود - برپا شده و از آتش فروزان آن کاروان جز خاکشری باقی نمانده بود.

وی هنگامی به این عرصه گام نهاد که متکلمین و فلاسفای بزرگ مانند فاضل عضدالدین ایجری، صاحب مواقف الکلام و میرسید شریف گرجانی، علامه زمان خود و جلال‌الدین دوانسی و صدرالدین دشتکی و فرزندش غیاث‌الدین منصور و دهها حکیم و متکلم نامدار دیگر - که بعدها همگی الهامبخش ملاصدرا شدند و در ساختن بنای رفیع حکمت متعالیه وی او را مدد نمودند - همه از این رواق

رخعت برپسته و جز نامی و اوراقی در دفتر، از آستان بر جای نمانده بود و این مدرسه و حوزه بزرگ علوم عقلی و حدیث و فقه و علوم ریاضی و نجوم و هیئت و پزشکی - جای خود را به حوزه قزوین داده و گنجینه میراث خود را برای این حوزه نو پا و برای دانشمندان چون خفزی و میرغیاث‌الدین منصور و فخرالدین سماکی و شیخ علی‌کرکی و قزوینان و شاگردانش و شیخ بهاء‌الدین و میرفندرسکی و میروزاجان و شولستانی و دهها حکیم و فقیه و ریاضیدان ایرانی (پا بنانی) مقیم اصفهان (که در حوزه‌ای وسیع میان قزوین و گاشان و اصفهان به فروزش و آموزش مشغول بودند) باقی گذاشته بود.

سبب درخشش حوزه شیراز - که مقارن زمان مغولان و تیموریان است - آن بود که در سرتاسر دوران ترکتازی مغول و اقوام وحشی ترکستان، تنها خطه فارس از امنیت برخوردار ماند و همین - سبب گرد آمدن دانشمندان رمیمده از خطر در این خاک گردید و پس از مغول نیز اگر چه نزاع حکومتهای کوچک خانمانی کشور را نالمن ساخته بود باز این خطه امن، بدان گونه بود که بازمانده دانشمندان دربار مغول و دست پروردگان خواجه نصیرالدین طوسی و کاتبی و قطب‌الدین شیرازی، شیراز و فارس را برگزینند و بساط علم را در آن بگسترانند.

اکنون - با انقراض دوران مغول و حکومتهای کوچک دیگر و ظهور سلسله شیعه و صوفی منش و دانش پرور صفویه و بخصوص در زمان شاه طهماسب تا شاه عباس اول - که از برکت حکومت مستقل و متمرکز مذهبی و ایرانی، نظم و امنیت سراسر کشور را فرا گرفته بود و به رغم هجومهای گله‌گاه اقوام وحشی مشرق خراسان و حکومت متعصب و خونخوار عثمانی به مرزها و تهمزد و فتنه انگیزی برخی امرای مسیحی لومستان و گرجستان، آرامش و امنیت و رونق در همه جای کشور وجود داشت، دانشمندان بزرگ و حکما و فقهائ و شعرا و هنرمندان گرداگرد ایران، شهر خود را گذاشته و در مراکز بزرگ حکومتی مانند تبریز و قزوین و اصفهان یا خطه دانش خیز خراسان، گرد هم می‌آمدند؛ و چون پادشاهان صفوی از علما و فلاسفه و فقها قدرهائی بسیار می‌کردند و به آنها حرمت فراوان می‌گذاشتند، دربار این پادشاهان همواره مرکز و ملجأ این علما و فضلا شده بود.

این وضع بگونه‌ای بود که حتی دانشمندان و بخصوص فقهائ بزرگ شیعه‌ای که در قلمرو حکام متعصب عثمانی بودند و به شهادت رساندن و کشتن علمای شیعه را به دست آنان می‌دیدند (که نمونه‌ای از آن قتل شهید اول و شهید ثانی در لبنان است) نیز روی به ایران آوردند و گاه مانند شیخ بهاء و

پدرش و محقق ثانی شیخ علی کزکی - که از جبل عامل لبنان آمده بودند، در دربار صفویه قدر مقام و منزلت بسیار می یافتند. از این رو همیای رشد و شکوفایی پایتختهای سلاطین صفویه، از رونق حوزه شیراز کاسته می شد تا به جایی که در حدود سالهای آخر قرن دهم و آغاز قرن یازدهم که از نظر تاریخ سیاسی، مصادف با پادشاهی و حکومت شاه عباس معروف به کبیر بود، و صدرالدین جوان از شیراز به قزوین و سپس به اصفهان روی می آورد، این شهر مرکز کشور و پایتخت یکی از پر شکوهترین حکومتهای ایرانی تاریخ این سرزمین و سرشار از امنیت و آرامش و فضل و فضیلت بود و سرودت که بزرگترین فیلسوف جهان را در زیر سقف بیلگون خود پیروانند و مکتبی به بلندای همت صاحبان درگاه خود به جهانیان عرضه نماید.

تاریخ علم - تا حدودی بسیار - تابعی از اوضاع سیاسی هر زمان است و همواره در حکومتهای مردمی متمرکز و قدرتمند، رونق دانش، بیشتر بوده است و درخت کهنسال علم و حکمت در زمان دولتهایی که امنیت و آبادانی با خود آورده اند، شکوفایی بیشتری داشته است.

شاه عباس اول، با وجود آن که خود جوانی همسال حکیم فرزانه ما است (متولد ۹۷۸ هجری) توانسته بود چنین فضای آماده و محیط مساعدی را برای دانشمندان فراهم آورد. وی که مانند اسلافش به علما و فقها احترام فراوان می گذاشت، در نفر از بزرگترین دانشمندان فقه و فلسفه، یعنی شیخ بهاء و میرداماد با قرب و مقام بخشید.

او شیخ بهاء را به منصب ریاست امور شرعی یا «شیخ الاسلام» منصوب نمود و شیخ اطفاله عاملین ایرانی را به امامت مخصوص دربار گماشت و برای او مسجدی خاص ساخت که یکی از جلوه های هنر معماری شرفی و اسلامی و در میدان شاه عباس اصفهان است.

حضور شیخ بهاء شیخ الاسلام و میرداماد در اصفهان از یک طرف نایب جلب و دلگرمی دانشمندان ایرانی و غیرایرانی و گسره آمدن در پایتخت بود و از طرف دیگر طلاب و دانشجویان سراسر سرزمینهای تابع این حکومت را برای فرا گرفتن علوم و فنون به آن سو می کشید.

عزت و کرامت دانشمندانی ذوفنون همچون شیخ بهاء و میرداماد و دهها نام آور دیگر در حوزه اصفهان، سبب گردید که اصفهان بزرگترین حوزه فقهی و فلسفی زمان خود باشد. بخصوص فلسفه و علوم عقلی را که در زمان فارابی و ابن سینا و خواجه نصیر الشراقی به حوزه مکانی خاص وابسته نبود، مرکزیت و باعامیت حوزه اصفهان به نام خود ثبت کرد و دیری این نام و شهرت را برای خود نگه داشت.

یکی از نکات بدیع و جالب علم و تاریخچه علوم فقه و حکمت، آن است که بر خلاف آنچه که بعدها (یعنی از اواسط یا اواخر دوره صفویه) آغاز شد و خردنمایی کرد، همواره میان علوم عقلی (یعنی حکمت و کلام و منطق) با علوم نقلی (فقه و علوم تابعه آن) الفت و همزیستی نزدیکی، بلکه نوعی وابستگی و پیوستگی وجود داشته است.

تاریخ نشان می دهد که هر زمان در حوزه های از علوم عقلی، کلام و فلسفه رونق بسیار داشته، در کنار آن فقه و علوم شرعی نیز خودنمایی کرده و به رشد و شکوفایی پرداخته و هر حوزه فقهی و علوم شرعی (از جمله حوزه های بغداد و نجف و حسه در عراق و حوزه های دمشق و مصر و اندلس و حوزه های حران و بخارا و سمرقند و طوس در خراسان و ری و تبریز و مراغه و قزوین و شیراز و اصفهان و دهها مانند آن) که بنیوت خود را به دلائل اجتماعی و سیاسی بساط حکمرانی گسترانده، حکمت و منطق و علوم دیگر را نیز در کنار خود پرورانده است.

زمره مخالفت فلسفه با شریعت و در واقع راندن عقل و قربانی کردن آن برای حمایت از نقل یا شریعت، یک جریان خلاف طبع و طبیعت اندیشه شیعی بود و همانگونه که بعد به آن خواهیم پرداخت، در زمان صفویه به وسیله دو محدث استرآبادی پرداخته شد و قرنهای درون حوزه های علمی شیعه اختلاف و جدایی انداخت، - جریانی بود که از اختلاف متکلمین اشعری و معتزله، با بهتر بگوییم از «اشعریت» در برابر «اعتزال» مایه می گرفت.

این اختلاف منطبق علمی و فکری که عقل گرایان را در برابر نقل گرایان شرعی قرار می داد، در تاریخ حوزه های مذاهب غیرشیعه - که به غلط به تسنن یا اهل سنت مشهور شده اند - سبب گردید که مکاتب فقهی مانند ظاهریه یا اهل ظاهر و حشویه و مانند آنها در قرون اخیر مکتب سیاسی مذهبی «سلفیه» به وجود آید و مسائل عقلی را با شیوه های خام و نارسا از راه چند حدیث مورد اختلاف به دست آورند.

اما در فقه و کلام و حکمت شیعه، وضع به گونه ای دیگر

بود و ائمه معصوم (علیهم السلام) در احادیثی که به پیروان خود می‌آموزند و سلسله سند آن حدیثها را به پیامبر اکرم (ص) می‌رسانند، فقه و حکمت را از هم جدا نمی‌دانستند و پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل اعتقادی و فلسفی را در کنار احکام فروع و فقهی بیان می‌کردند و همانگونه که در قرآن، مردم را به تفقه و تعقل و تفکر خوانده، مؤمنان و پیروان خود را به اندیشه استدلالی و منطقی دعوت می‌کردند و حتی در عرف فقهای قدیم چند قرن نخستین، کلمه «فقه» هم به مسائل اعتقادی و فلسفی و هم به احکام فروع و عملی، هر دو اطلاق می‌شد گاهی برای تمیز این دو، از یکدیگر علم فقه را، «فقه اصغر» می‌نامیدند.

این الفت و التیام میان دو فقه (اکبر و اصغر) و اهتمامی که علم کلام شیعه امامیه به عقل و نفس آن در معرفت و ایمان و التزام عملی به احکام شرعی می‌داد، منسب شده بود که بزرگترین فقهای شیعه، همواره، بزرگترین متکلمین و فیلسوفان زمان خود باشند و در کنار کتابهایی که در فقه نگاشته‌اند، در فلسفه یا کلام (که غالباً محمل و پوشش برای علم فلسفه بود) نیز کتابهایی از خود به جا بگذارند (و این شیوه و سنت حتی در برخی از علمای غیر شیعه نیز تأثیر می‌گذاشته و آنها را نیز به این روش می‌گشایند است.)

باری، این هم آشوش بودن علوم عقلی و نقلی در حوزه‌های شیعوی ایران سبب گردیده بود که بزرگترین فقهای زمان صفویه، همواره با در بیشتر موارد، بزرگترین حکمای آن روزگار نیز بوده‌اند و فی‌المثل شیخ‌بها، عاملی و میرداماد که از یک طرف مرجع احکام شرعی دولت و ملت بودند، در مسند عالی حکمت و علوم عقلی نیز قرار داشتند^۴ و در نتیجه عزت و حرمتی که پادشاهان برای آنان قائل بودند، علوم عقلی و نقلی، هر دو به حرمت و عزت می‌رسیدند و حوزه‌های علمی، که به چندین علوم دیگر نیز از جمله ریاضیات و پزشکی^۵ و نجوم و مهندسی^۶ آراسته بود، بیشتر اقبال خود را به فقه و حکمت نشان می‌داد.

این وضع و روند تا اواخر زمان صفویه (پیش از شاه سلطان حسین و ملا محمد باقر مجلسی) ادامه داشت و شهر اصفهان را قطب دانش پژوهان و دانشمندان و دانشجویان ساخته بود و فروغ خیره‌کننده این حوزه جوان، همچنانکه گذشت، روشنی دیگر حوزه‌های داخل و خارج کشور را از رونق و جلوه انداخته بود.

یکی دیگر از پدیده‌های اجتماعی قابل بررسی در تاریخ صفویه ایران و اصلهان آن روزگار محور شدن فقه و فقهاست که نه فقط از علاقه و توجه مشترک پادشاهان صفویه به دانشمندان و فقها و فلاسفه و هنرمندان بزمی‌خاست، بلکه انگیزه با انگیزه‌ها و علل دیگر نیز به همراه داشت که چندان روشن نیست.

این اظهار ارادت ظاهری بیش از حد صفویه به فقها، که در نامه ارادت امیر شاه عباس به مقدس اردبیلی و شاه طهماسب به محقق ثانی شیخ علی کزکی و مانند اینها به چشم می‌خورد و گاهی پادشاهان صفوی، فقها را صاحبان اصلی مسند حکومت می‌خواندند - همچنانکه ممکن است از اعتقاد آنان به دین و مظاهر و شعارهای آن مایه گرفته باشد، ممکن است که آن را نوعی سیاست کشور داری و حفظ وحدت و آرامش جامعه مسلمان زمان نیز بدانیم. زیرا که در فرهنگ مسلمانان بویژه در ایران، همواره فقها و علمای دین، دارای احترام و پناهگاه معنوی و مایه امیدواری آنها بوده‌اند، بویژه آن‌که امور و شئون عمده زندگی و روابط خانوادگی و اجتماعی آنان، (مانند ازدواج و طلاق و نوشتن قبایله معاملات اراضی و احکام اموات، وصایا و واریث و از طرفی قضاوت و فصل خصومت یا دوری) داوطلبانه از آنان خواسته می‌شده و به آنها می‌بسط بوده است.

یکی دیگر از فواید توجه حکومتها به مقام روحانیت این بود که به وسیله آنها، دستگاه قضائیه را در پایتخت و در سراسر کشور نظم و نسق می‌بخشیدند و شاه طهماسب صفوی برای بازدید و سازمان دادن محاکم و نصب قضات شایسته، محقق کزکی فقیه نامور را به این کار گمارده و داستان پراخ و پراکنده این فقیه در گاشان با فاضل خضری - که مردی حکیم بوده ولی ناچار به فصل خصومت و امور قضایی مردم نیز می‌پرداخته - در تواریخ آمده است.

دلیل دیگر آن احترام و اهتمام به فقها، بستن یا به کساده کشیدن بازار صوفیان زمان بود که سلسله صفویه با مدد این گروه قداره بند به حکومت و سلطنت رسیده بودند.

در حکومت صفویه، قدرت صوفیان بیشتر از همیشه شده بود تا به جایی که این جماعت، خود برای شاهان صفویه (از زمان شاه طهماسب اول به بعد) عطری محسوب می‌شدند؛ چه خود را تاجبخش و مؤثر در برقراری و قدرت حکومت

^۴ شیخ باقر احمد بهار خود در فلسفه و منطق به سبب گرایش به عرفان و تصوف و سیر و سوره علمی و حضور امامیه توانست در فلسفه و کلام فضلا به تألیف و تدوین فلسفه نیز بپردازد.

صفویه می‌دانستند و بر خلاف دوره‌های پیش، به نسخه نیز دستی آشنا داشتند و در میان لشکریان و درباریان نیز هواها را از سر سپردگانی وجود داشتند و برخی از سرداران و بزرگان دولت نیز از صوفیان بودند.

این عامل را یکد می‌توان یکی از علل و عوامل اقبال و توجه صفویه، مخصوصاً شاه طهماسب و شاه عباس به روحانیون و فقه‌های بزرگ و مراجع توده مردم دانست. زیرا تنها این قشو و دسته بودند که می‌توانستند به پیچ مردم بر ضد دشمنان بپردازند، یا آنان را از صوفیان و بساط صوفیگری بزمانند.

تاریخ عالم آرای عباسی (معاصر شاه عباس) شرح «صوفی‌گشی و حروف‌گشی» را به تفصیل آورده و در تاریخ شاه عباس (نصرت‌الله فلسفی) آمده است که «شاه عباس چون دانست که صوفیان می‌خواهند پدرش را بر تخت شاهی بنشانند، بسیاری از آنها را در سال ۹۹۸ بکشت و برخی را بپراکند».

روتی بازار اخباریگری که نه دود بلکه آتش آن به چشم فقاقت و فقها رسید، بساطک موضوع و یک پدیده سیاسی صفوی بوده است تا تصوف و بساط صوفیگری را که قرن‌ها در فرهنگ ایرانی و شیعی بلکه حتی در سراسر قلمرو عثمانی آن زمان - از عراق و سوریه و ترکیه گرفته تا شمال آفریقا و آسیای میانه کنونی یا خراسان قدیم - رواج و رونق داشته، از میان بردارد یا در حدی بسیار زیاد، ضعیف سازد و همچنانکه تاریخ گواهی می‌دهد صفویه به این خوراسته و نتیجه رسیدند و برای بر نیازی و استقلال خود از قدرت نظامی و دزمی صوفیه یعنی همان قزلباشان، شاه‌عباس را سادست به ابداع یک نیروی نظامی و ارتش مستقل به نام شاهسون (شاهزورست) زودارم انسانی

شدت برخوردار این در جریان اخباری و تصوفی در زمان ملا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام زمان شاه سلطان حسین بوضوح دیده می‌شود و پیش از آن حتی در زمان شاه‌عباس اول نیز - که زمان حکیم ما صدرالدین شیرازی است - دیده می‌شد و بزرگانی همچون میرداماد نیز با تمام قدرت اجتماعی و سیاسی و علمی خود، در باطن از جریبان اخباریگری می‌هراسیدند زیرا مطالب فلسفی و عرفانی آنان (که جنبه نظری علمی داشت) قابل تطبیق با برخی مطالب صوفیه بود و می‌توانست بهانه‌ای به دست این فرقه بدهد؛ همچنانکه سرانجام اگر آن دامن ملا صدرالدین شیرازی را گرفت و او را به‌انزوا کشاند و بدانگونه نه فقط تاریخ زندگی وی، که مسیر فلسفه را نیز عوض کرد و آن «شوق‌قلیل» به «خیرکثیر» - که

تعریف قرآنی^۷ «حکمت» است - منتهی گردید.

علی رغم آنچه گفته شد، اخباریگری تا سالها پس از زمان صدرالمتألهین به یک گروه مشخص در برابر فقها خوانده نمی‌شد، بلکه جریانی بی‌نام و منبهم بود که تحت عنوان محدثان و در کنار فقه و فقاقت به حیات خود ادامه می‌داد و حمله و هجوم آن به تصوف و صوفیگری به حساب نزاع و رو در روی «فقها» و «صوفیه» گذاشته می‌شد و پس از سرکوب شدن تصوف در اواخر زمان صفویه، اخباریگری حساب خود را از فقها و اصولگرایان جدا ساخت و خود در مقابل آن ایستاد.

در چنین دورانی بود که صدرای جوان ترک شیراز کوره و به اصفهان، و پیش از آن به شهر قزوین - پایتخت وقت - روی آورد. همه کسانی که زندگی صدرالمتألهین را نوشته‌اند مقصد او را از شیراز به اصفهان دانسته‌اند ولی سندی وجود دارد که براساس آن، صدرالمتألهین در سالهای آغازین قرن یازدهم و قدر مسلم در سال (۱۰۰۵) در قزوین پایتخت صفویه بوده است. و باید در تحقیق دقیق تاریخی زندگی صدرالمتألهین به آن نیز پرداخت و آن نسخه دست نویسی خود ملا صدر است که از روی نسخه اصلی کتاب حدیقه حلالیه شیخ کامل بهاء‌الدین هاملی (شرح دعای چهل و سوم صحیفه سجاده برای هنگام نظر به حلال ماه).

۱- این رساله بخشی از کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه مبارکه سجاده چهارم، علی بن الحسین زین العابدین و سیدالساخین - علیه‌السلام - است و مؤلف در آخر این رساله چنین آورده است:

«تم تألیف «الحدیقه الهالیه» من کتاب «حدائق الصالحین» و میتلوها بتعریف الله الحدیقه الصومیه و هی شرح دعائه علیه‌السلام عند دخول شهر رمضان واتفق الفراغ منها فی جانب المغربی من دارالسلام بغداد مشهدالمطهر الکاممین - علی من حل فیہ من الصلوات اقتلها و من السلطات اکملها - فی اوائل جمادی الاول سنة الف و ثلاث من الهجرة و کدان افتتاح تألیفها بمحروسة قزوین - حرست من کیدالمعتدین - و کتب مؤلف الکتاب الفقیه الی الله العلی بهاء‌الدین محمد العاملی، جعل الله خیر بومیه غده و رزقه من العیش ارغده محمد و آله الطاهر و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً. صدرالمتألهین از روی اصل این نسخه که به دست تحریر

۷. در این نسخه فقد اونی خیرا کثیرا (قره) (۲۴۹)

۸. شرح قلیل، اقتباس و اشاره به مسئله‌های فلسفی است در مقایسه خبر و شر و این که «مع غیر قلیل لکم کثیر، شریکیر»

خود مؤلف نوشته شده (و همانگونه که در عبارات بالا دیدیم تألیف آن در قزوین آغاز و در جمادی الاول سال یکهزار و سه هجری قمری (۱۰۰۳هـ) در کاظمین نزدیک بغداد به پایان رسیده است) نسخه‌ای به خط خود نوشته و در پایان آن چنین آورده است:

«ادام الله ظلّه - عبده الراجی صدرالدین محمد الشیرازی. محروسة قزوین. شهرذی الحجه سنة الف و خمسین الهجرة النبویه».

و در حاشیه آن نیز نوشته است: «هذه صورة خط المعصف دام ظلّه» (۲)

این سند دلالت دارد که در سال ۱۰۰۵ و شاید پیش از آن، صدرا در قزوین به تحصیل پرداخته و با شیخ بهائی رابطه آشنایی شاگردی داشته و از روی کتب و آثار وی که او می‌نوشته نسخه برداری می‌کرده و شاید آنگونه که مرسوم بوده برخی از همین کتب و رساله‌ها را نزد آن استاد می‌خوانده و می‌آموخته است.

عادتاً یکسال پس از آن، یعنی ۱۰۰۶ که پایتخت صفویه از قزوین به اصفهان منتقل شده، نیز به همراه استاد (یا اساتید) خود و دیگر طلاب، رحل اقامت را از قزوین برچیده و سراسر همیشه به اصفهان کوچ نموده‌اند.

بنابر این در این که از سال ۱۰۰۶ ملاحظه در اصفهان بوده تقریباً شکی باقی نمی‌ماند، و آنچه هنوز مسلم است طول مدت اقامت تحصیلی وی در قزوین و زمان خروج او از شیراز می‌باشد که قاعدتاً بایستی همزمان با آغاز تحصیل وی در قزوین باشد.

در ضمن، این واقعیت که صدرا شیخ بهاء را پیش از اقامت دائم در اصفهان، یعنی از زمان ورود به قزوین می‌شناخته، نادرست بودن داستان وی با میزفندرسکی در حمام اصفهان به دست می‌آید، مگر آن که جای وقوع این تفسیر را در قزوین بدانیم.

برای یافتن سالهایی که صدرالمعتلین در قزوین بوده و مبدأ آن، یعنی زمانی که وی شیراز را ترک گفته، توجه به چند مطلب لازم است:

نخست آن که وی تا پیش از سال ۹۹۵ هـ هنوز به سن بلوغ نرسیده بوده و پانزده سال کمتر داشته است و به دلایلی که پیش از این گذشت، بعید است که شیراز را ترک نموده باشد و ضمناً در سالهای ۹۹۱ و ۹۹۲ هـ شیخ بهائی نیز سفر حج دوم خود را می‌گذرانده است و در پایتخت نبوده است.

دوم - آن که سالهای ۹۹۷ و ۹۹۸ را شاه عباس اول در

خراسان و به جنگ با ازبکان می‌گذرانیده و بنا بر قاعده مرسوم شیخ بهاء را نیز باید همراه وی دانست، از این رو وی در قزوین حوزه درس نداشته است، (مگر آن که بگوئیم شاگردانی از وی در سفر همراه او بوده‌اند).

شیخ بهاء در سال ۹۹۸ هـ همراه شاه عباس به اصفهان و شیراز نیز رفته است و مدتی نه چندان دراز در آنجا بوده و ممکن است صدرا جوان از همان زمان به حوزه درس او راه یافته و همراه وی به قزوین رفته باشد.

با توجه به آنچه گذشت، هجرت صدرا از شیراز را باید حدود سال هزار هجری قمری (بین سالهای ۹۹۹ تا ۱۰۰۴ هـ یا ۱۰۰۴ هـ) دانست؛ که جوانی بیست تا بیست و پنج ساله بوده است.



باز می‌گردیم به شهر اصفهان آن روزگار، اصفهانی که می‌رود تا یکی از زیباترین و پربرکت‌ترین شهرها شود و سازه علم و حکمت را بر سرها بیند.

پس از آن که پایتخت صفویه از قزوین به اصفهان نقل مکان کرد و شاه‌عباس اول به بازی مهندسان و هنرمندان به زیبا ساختن و گسترده این شهر پرداخت و برای دانشمندان و طلاب، مدرسه‌ها و امکانات فراوان مادی و معنوی فراهم آورد، شهر اصفهان چهره دیگری به خود گرفت و سیل دانشجویان و طلاب و مشتاقان علم به سوی آن سرازیر گردید. همانا که انگیزه هجرت صدرا به اصفهان نیز همین بوده است. وی که با استعداد و نبوغ خویش هر آنچه را که در شهر خویش آموختن بود آموخته و ساناتین علم را به سر کشیده بود و به دنبال خمخانه‌ای می‌گشت که خمار او را بشکند و عفتش او را فروز نشاند و او را سیه مست و بی‌خود سازد، حوزه درس بزرگانی همچون شیخ بهاء، الدین عاملی (معروف به شیخ بهائی) را می‌طلبید که شهرتش در آن زمان جهانگیر بود و از هر سو برای آموختن فقه و حدیث و تفسیر و ریاضیات و نجوم و علوم دیگر به سوی او می‌شتافتند.

از این رو به زادگاه خویش پشت نمود و روی به قزوین (و سپس اصفهان) آورد و به اقتضای وضع خانوادگی و ثروت و جلال موروثی، باید چنین انگاشت که حجر همسر و فرزندان، کاروانی از خدمتگزاران و نوکران و کنارجوان را نیز به همراه داشته و در سراسر که زیبنده و شایسته چنان کسی باشد، فرود آمده و رحل اقامت افکنده است.

در باره همسر و زناشویی صدرالدین شیرازی و تاریخ و محل و خصوصیات مربوط به آن و خانواده‌ای که با آنان

وصلت کرده نیز در تاریخ چیزی دیده نمی‌شود. مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی در مقدمه معاون الحکمه اظهار کرده است که ملاصدرا دختر میرزا ضیاءالدین محمد زکری معروف به ضیاءالعرفه (پدر زن شاه مرتضی پدر فیض کاشانی و جد ملا محسن فیض) را به زنی گرفته و علامه مولی محمد بن ضیاءالدین را برادر زن ملاصدرا می‌داند.^۸ اما این مطالب به نظر بعید می‌رسد و از تعبیر فیض در رساله الانصاف چنین برمی‌آید که تا حدود سال ۱۰۳۰ که به قم رفته است، صدرا المتألهین را نمی‌شناخته است.

در باره تاریخ ازدواج وی نیز تاریخ معینی ذکر نشده ولی تولد فرزند او ابراهیم را سال ۱۰۴۱ و تولد ام‌گنجم ظاهرأ اولین فرزند دختر او را که هجرت فیض لاهیجی بوده، سال (۱۰۱۹ هـ) نوشته‌اند و چون این تاریخ عقارب با زمان اقامت صدرا در اصفهان است، باید پذیرفت که ازدواج او طبعاً در همانجا بوده است. ولی عادتاً، می‌توان ادعا کرد که - آن گونه که شیوه و سنت خانواده‌های قدیم و به‌ویژه برای فرزندان منحصر به فرد بوده است - برای او در اوایل جوانی و بلوغ، زن گرفته و با خانواده‌ای از بستگان یا یکی از اعیان شهر شیراز پیوند زناشویی بسته باشند و ظاهر قسید، آن است که هجرت صدرا از خانواده‌ی علما و از بیوت علم و از دختران علما و فضیلتی مشهور نبوده است و گونه مورخین در تاریخچه زندگی خود وی یا فرزندان او به آن اشاره می‌کردند و این خود یکی از امتیازات علم بر مقام و ثروت می‌باشد که سپس علم را تاریخ همواره نگاه داشته است.

از هجرت وی که بگذریم، موضوع بار سنگین خانواده و همراهان وی چندان مجهول نیست و از یکی از نامه‌های صدرالدین به میرداماد که از سنگینی بار همسرانش و کودکان و اعضای خانواده شکوه می‌کند، چنین بر می‌آید که خانواده او منحصر به زن و فرزندان نبوده است و همواره مانند اهلای و اعظام، کاروانی از خدمه و پیشکاران و نوکران و کنیزان و وابستگان و پیوستگان به دنبال وی بوده‌اند. وی در نامه خود به میرداماد - که ظاهراً از قم برای وی فرستاده - چنین نوشته است:

«اما احوال فقیر حقیر به حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیا به موجب است که، اگرچه عالی از صعوبتی نیست - چه معلوم است که شغل نازل و تدبیر معاش جسمی کثیر از اطفال و عیال و پیوستگان و وابستگان با عدم مساعدت زمان و بدسلوکی مردم دوران مستبح چه قسم آرام و احزان خواهد بود... ولی...»

این تعبیر و آگاهی ما از ثروت و املاک و عمار موروثی از پدری که وزارت داشته و فراین دیگر، نشان دهنده آن است که صدرا در تمام دوران تحصیل و تدریس تا اوج شهرت و کمال حویلی، نه به صورت یک طلمه فقیر و عادی، که به صورت یک اشرافزاده دانشمند، با شکوه و عزت اشرافی معمول و معروف آن زمان زندگی می‌کرده است و این امتیاز مادی و مالی در پیشرفت علمی و در دستوری او به کتب و آثار حکما و علما و گذشتگان و دست‌یابی به کتابخانه‌های غنی و مغنی تأثیری بسزا داشته است.

دوران تحصیل

با سفر به قزوین و اصفهان و اقامت و تحصیل در آن، صدرا مرحله‌ای حساس را در پیش رو داشت.

در دورانی که سلاطین و امراء به هر انگیزه (دانش دوستی یا تقاضای به آن، برای بهره‌گیری تبلیغاتی از آن به هدف تقویت قدرت سیاسی و اجتماعی خود) دانشمندان را تشویق و با احسان مادی و معنوی، آنها را گرد خود جمع می‌کردند، پایتخت یا مراکز مهم سیاسی دیگر، همواره مرکز و پایتخت علم و ادب و هنر نیز بود و دانشمندان برجسته هر زمان نیز همچون سلاطین رفت، برای خود شهرت و قدرت و جبروتی داشتند.

اصفهان نیز در طبعه قرن یازدهم، مجمع دانشمندان و فضلا و محققان بزرگ بود که شاید همسانه آنان در دیگر شهرها و کشورها یافت نمی‌شد و بزرگترین فقها و محدثین و حکما و فلاسفه (نمایندگان مکاتب مشایی و اشراقی و عرفان و تصوف) و نیز ادبا و شعرا و هنرمندان در آن گرد آمده بودند و هر یک به گونه‌ای به نشر علم و ادب می‌پرداختند و حوزه‌ای از خیل مشتاقان و دانشجویان را آموزش می‌دادند؛ گزینش استاد بیتا و مؤلف در میان این همه مردان علم و معرفت براساس کاری حساس و دشوار بود چه، می‌توانست سرنوشت یک دانشجو را تغییر دهد و آینده دانش و پیشه او را رقم بزند.

صدرا در اصفهان آن روز، هر یک از زندگان علوم و معارف را می‌خواست می‌توانست به دست بیاورد ولی با وجود آن همه علما و فقها و فلاسفه‌ای که در اصفهان بودند، جز نام میرداماد و شیخ‌بهاء عاملی نام دیگری در فهرست استادان صدرا، در تاریخچه زندگی پر انهام وی دیده نمی‌شود و از هیچ یک از علمای دیگر زمان نام و نشانی نیست.

۸ مقدمه استاد مرعشی نجفی بر معاون الحکمه محمد علی‌لهدی فرزند ملاصدرا فیض، ص ۱۶ و مقدمه فیض بر دیوان فیض، ص ۷

احتمال می‌توان داد که صدرا اساتید دیگری نیز در اصفهان داشته ولی این احتمال بعید است و در صورتی که در آغاز کار و ورود به فزویین به اصفهان پای درس اساتید دیگر نیز رفته باشد، باید گفت که این بهره‌گیری به اندازه‌ای کم‌رنگ و بی‌اثر بوده است که نتوانسته رنگ اثر خود را در تاریخ زندگی تحصیلی وی باقی بگذارد و صدرا نیز خود را مرحوم و وامدار آنها نمی‌دانسته و گرنه با حصولت جمیله‌ای که در این شخصیت تاریخی و معنوی هست، بعید بود که از ناب - به اصطلاح - و جود شکر منعمه از وی پادی نکند و سیاسی نگوید.

صدرا از میان آن انبوه خزانه‌داران علم و آن همه فن‌ها و حکما، میرداماد و شیخ‌بهاء‌الدین را برگزیده است و علم و عمل وی، ناز و بود خود را از فضیلت و علم و معرفت و سلیقه و خلقیات این دو بزرگ مرده، به دست آورده است.

مسئله‌ای که برای پژوهشگر زندگی این حکیم باقی می‌ماند، انگیزه و عامل و سبب این گزینش است و روشن نیست که چرا به سراغ دیگران نرفته و از دیگر دانشمندان تا به این اندازه بهره علمی نگرفته و در حوزه آنان زانوئی شاگردی نزده است.

در اینجا دو احتمال وجود دارد که می‌تواند پاسخی برای این مسئله باشد:

اول، آن که بگوییم صدرا در تحصیل و دانش‌اندوزی، سلیقه‌ای ویژه خود داشته و بر خلاف آنچه که سیرهٔ علماء و فضایی گذشته بود - و در زندگی بسیاری از حکما و فن‌ها و محدثین و ادبا آمده است که بر آن بودند تا از هر خرمین خوشمائی و از هر بوته‌گل، شهدی برگیرند و از هر استاد، نوشته‌ای برای خود فراهم آورند - پسند خاطر وی نگذرد که با یک یا دو استاد، کوله بار تحصیل علم را بستد و راضی قنل تحقیق و اکتشاف گردد.

دوم، آن که اگرچه بر آن بوده که خوشه چین هر خرمینی باشد ولی دست دانای سرنوشت، او را بر درگاه آن دو دانشمند قرار داده که علاوه بر فضایی روحی و اخلاقی و آثاری خود، در تمام آنچه که طبع نشده و مشتاق صدرا می‌طلبیده، حدی بالای و مرئی‌های بلند با خود داشته‌اند و او را از هر استاد دیگر بی‌نیاز می‌کرده‌اند؛ و با شناختی که ما از شیخ‌بهاء و میرداماد داریم این نظر تأیید می‌شود.

در اینجا نباید از تأثیر جاذبه شدید روحی و شخصیتی اساتید نیز، غافل بود و باید پذیرفت که منش و شخصیت این دو استاد بارز و ممتاز تاریخ علم در جهان، در جذب و جلب و

شیفته‌سازی صدرا و وارهاندن و بی‌نیاز ساختن او از دیگران، تأثیری واقعی و کارساز داشته است.

□ □ □

به هر حال، صدرا در آغاز ورود به فزویین، نخست به محضر درس شیخ‌بهاء‌الدین عاملی (شیخ‌بهاء) می‌رود و از دریای بی‌کران فضایی و اندوخته‌های او بهره‌برمی‌گیرد و بسا آشنایی وی با درس میرداماد، پس از آن بوده است.

اگرچه از داستان برخورد و آشنایی صدرا با میرفندرسکی در حمام، بر می‌آید که میر مزبور صدرا را آگاهانه به نزد شیخ‌بهاء فرستاده است ولی حتی در صورتی که این داستان، افسانه باشد و از حقیقت بهره‌ای نداشته باشد، باید پذیرفت که راه یافتن صدرا به محضر شیخ‌بهاء با یکی از این دو راه پیش آمده است: یا، یکی از علماء و رجال و اعیان شهر که با پدر وی سابقه دوستی داشته (و رسم بر این بود که در آغاز ورود به شهری ناآشنا به منازل این قبیل آشنایان وارد می‌شدند) او را به شیخ‌بهاء معرفی نموده و او را ستوده و به شیخ سپرده است. یا آن که، به سبب شهرت جهانگیر شیخ‌بهاء در تمام دانشمندی که آن روزگار به کار می‌آمده، صیبت شهرت او صدرا را به سوی او کشیده باشد و بسا از شیراز با همین هدف راهی فزویین گردیده باشد؛ و این حداقل همهٔ فرضها و طبیعی‌ترین آنهاست.

در زندگی بزرگان، همیشه داستانها و افسانه‌هایی نیز وجود دارد که گاهی حالی از حقیقت نیست. دربارهٔ روزهای نخستین ورود صدرا به اصفهان یا فزویین و آشنایی وی با دو استاد برجستهٔ آن روزگار - که بعدها صفحات درخشانی را در تاریخ علم گشودند - یعنی شیخ‌بهاء‌الدین عاملی و میرمحمدباقر میرداماد، آشنایی آورده‌اند:^۱

نقل شده است که روزی به حسب اتفاق در حمام عمومی شهر (که خود در گذشته باشگاهی برای مردم به شمار می‌آمد و ساعتها وقت مردم در آن به نظافت و معاشرت و صحبت با دوستان و آشنایان می‌گذشت و گاه بحث و مذاکرهٔ علمی یا بیع و شرا و تجارت نیز در آن انجام می‌شد) با میر ابوالقاسم فندرسکی معروف به میرفندرسکی، یکی از حکما و علمای عارف مشرب و یکی از اساتید آن روز، آشنا می‌گردد.

میرفندرسکی از وطن و خانواده و هدف او از سفر می‌پرسد؛ صدرا خود را می‌شناساند و هدف و قصد خود را از سفر - که تکمیل معلومات خود در فقه و حدیث و حکمت

۱. از جمله در کتاب الفیلسوف الفارسی الکبیر، نوشتهٔ شیخ عبدالله زرنجانی، ص ۸

محصول ندارد «محصل» آن

اجمال فرود منقلب آن

تا کی ز «شفا» ش شفا طلبی

وز کسب زهر، هوا طلبی

تا چند چو مکتیان مانی

بسو سفره چرکین یونانی

سؤد المؤمن فرموده نبی

از سؤد ارسطو چه می طلبی

و این ابیات نیز از اوست

از «مقامده» ندیده کسب نجات

بسو خیر از «مواقفه» عرصات

از «هدایت» فستاده در خذلان

و ز بسدایت، نهایش حیرمان

زان به مجلس، زمان چو بگشاید

سخنش جمله، قسالی آید^{۱۲}

با وجود این مرتبه والای وارستگی و بیزارگی از علوم ظاهری، در این که خود یکی از استادان چیره‌دست و بنام علوم معروف به علوم اسلامی، علم فقه و فروع و مبادی آن، بوده و آنها را تدریس می‌کرده است تردیدی نیست و بر این قیاس، اگر علوم عقلی را نیز درس گفته باشد، کاری به روال و عادت عصر خود کرده است که در گفتار با شعر به گونه‌ای و در عمل به گونه‌ای دیگر اندیشه و عقیده خود را می‌نموده‌اند. □

ادامه دارد

۱۲. کلمات داخل هلال نام کتب درسی معروف علم کلام و فلسفه است

دین از زمان حضرت آدم به سبب سلوک پیامبران مر راه حق را در تکامل بود تا زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و پیامبر.... در حج آخرین در محل جحفه هنگامیکه دینش بر تمامی ادیان غلبه کرده بود و هنگام به کمال رسیدن دین به فرود آمدن واجبات و احکام، ایستاد و تعیین خلافت و نصب امامت حضرت علی علیه السلام و نص بر او به امامت و پیشوایی مسلمانان و فرمانروایی و امیری مومنان نمود.

حکیم صدرالمقتهین (ره)